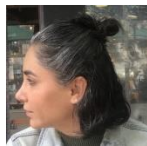


پرچم و سیاست امتناع

«زن، زندگی، آزادی» به مثابه سیاست رهایی بخش

دریا موسوی



اعتراضات در پورتوریکو، ۲۰۱۹. عکس از

Mari B. Robles López | Center for Investigative Journalism

در چارچوب نظری نظام دولت-ملت‌ها، پرچم یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای نمادین برای تثبیت و بازتولید روابط قدرت به‌شمار می‌آید. این نماد وظیفه دارد رابطه‌ای تاریخی، نابرابر و مبتنی بر سلطه را به‌صورت امری طبیعی، مشروع و «ملی» بازنمایی کند؛ رابطه‌ای که در آن دولت خود را واجد حق حاکمیت و اعمال اقتدار می‌داند و مردم به‌عنوان سوژه‌هایی مطیع، به وفاداری فراخوانده می‌شوند. از این منظر، پرچم نه صرفاً نشانه‌ای از هویت جمعی، بلکه ابزاری ایدئولوژیک برای تولید مشروعیت سیاسی، بازتولید وفاداری و اعمال انضباط اجتماعی است.

کارکرد این نماد تا زمانی پایدار می‌ماند که دولت/حکومت بتواند حداقلی از زیست‌پذیری، امنیت و افق آینده را برای جامعه تضمین کند. در چنین شرایطی، شکاف ساختاری میان مردم و قدرت سیاسی موقتاً پوشانده می‌شود و نظم حاکم در قالب وحدت ملی بازنمایی می‌گردد. با این حال، این رابطه ذاتاً شکننده است. هنگامی که دولت نه تنها از ایفای وظایف حداقلی خود ناتوان می‌شود، بلکه خود به عامل مستقیم خشونت، سرکوب سیستماتیک و حذف سازمان‌یافته‌ی شهروندان بدل می‌گردد، پیوند اخلاقی و سیاسی میان مردم و حاکمیت، یا همان قرارداد اجتماعی فرومی‌ریزد.

در پی این فروپاشی، نمادهای رسمی دولت نیز دچار بحران معنا می‌شوند. پرچم دیگر قادر نیست نقش پیشین خود را به‌عنوان نماد وحدت‌بخش ایفا کند، زیرا وحدتی که صرفاً بر پایه‌ی خشونت، کشتار و سرکوب بنا شده باشد، چیزی جز تحمیل نیست. در چنین وضعیتی، دگرگون‌سازی پرچم، به کنشی سیاسی بدل می‌شود که نه واکنشی احساسی، بلکه اعلام آگاهانه‌ی سلب مشروعیت از نظم سیاسی موجود است.

پورتوریکو نمونه‌ای برجسته از تداوم مناسبات استعماری در قالب‌های حقوقی و سیاسی مدرن است؛ سرزمینی که در اواخر قرن پانزدهم توسط اسپانیا اشغال و استعمار شد و پس از چند قرن سلطه‌ی استعماری، در سال ۱۸۹۸ در چارچوب منطق امپریالیستی قدرت‌های غربی، بدون اراده، رضایت یا مشارکت مردمش، از سوی اسپانیا به ایالات متحده واگذار شد. این جابه‌جایی قدرت نه انتقال مشروع حاکمیت، بلکه تداوم استعمار در شکلی نو بود. از آن زمان، پورتوریکو در وضعیتی زیسته که نه استقلال سیاسی دارد و نه از حقوق کامل شهروندی ایالات متحده برخوردار است و تصمیم‌های کلان اقتصادی و نهادی آن، همواره بیرون از اراده‌ی مردم اتخاذ شده‌اند. در چنین

شرایطی، دولت محلی بیش از آنکه بیانگر حاکمیت مردمی باشد، به مجری سیاست‌های تحمیلی قدرت استعماری بدل شده است؛ سیاست‌هایی که از مسیر بدهی، ریاضت اقتصادی و انضباط مالی خشن، زیست‌جهان اجتماعی را فرسوده و ناامن کرده‌اند.

در چنین بستری، مردم پورتوریکو به این جمع‌بندی رسیدند که پرچم رسمی سه‌رنگ‌شان دیگر قادر به بازنمایی تجربه‌ی زیسته‌ی آنان تحت استعمار متاخر نیست. دگرگونی پرچم ملی پورتوریکو و ظهور پرچم سیاه‌وسفید، که از اواسط دهه‌ی ۲۰۱۰ به‌طور گسترده در فضاهای عمومی، اعتراضات خیابانی و بر بالکن خانه‌ها، و به‌ویژه در خیزش گسترده‌ی سال ۲۰۱۹ علیه فساد ساختاری و تحقیر سیاسی فراگیر شد، را باید به‌عنوان پاسخی سیاسی به بحران مشروعیت نظم استعماری فهمید. شعار «La Bandera Está de Luto» به معنای «پرچم در عزاست» دقیقاً بر همین معنا دلالت دارد، عزاداری برای زندگی‌هایی که در منطق حاکم، قابل رهاشدن و قابل چشم‌پوشی تلقی شده‌اند، و امتناع از بازتولید نمادهایی که این رهاشدگی را پنهان می‌کنند.

این کنش نمادین را نمی‌توان صرفاً واکنشی متاخر به بحران‌های اقتصادی یا فجایی چون طوفان ماریا دانست، بلکه باید آن را در امتداد سنتی تاریخی از مقاومت آنارشستی، ضداقتدار و ضدامپریالیستی در پورتوریکو فهمید. پژوهش‌های تاریخی^۱ نشان می‌دهند که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، آنارشسیم در پورتوریکو نه بر محور دولت‌سازی یا ملی‌گرایی، بلکه بر نفی اقتدار، مخالفت با امپریالیسم ایالات متحده و گسست از هر شکل حاکمیت متمرکز استوار بوده است. در این سنت، پرچم سیاه نه نماد یک ملت دولت‌محور، بلکه ابزار اعلام امتناع از سلطه، دولت و نظم تحمیلی بوده است؛ نمادی که معنا و کارکرد خود را نه از نهادهای رسمی، بلکه از پیوند با تجربه‌ی زیسته‌ی استعمار و مقاومت جمعی می‌گیرد. از این منظر، پرچم سیاه‌وسفید پورتوریکوی معاصر را می‌توان بازفعال‌سازی یک حافظه‌ی ضداقتدار دانست؛ حافظه‌ای که پرچم را نه به‌عنوان نشانه‌ی وفاداری، بلکه به‌مثابه‌ی ابزار سلب مشروعیت از نظمی به‌کار می‌گیرد که قادر یا مایل به حفاظت از زندگی نیست. این پرچم نه بازگشت به گذشته‌ای پیشااستعماری است و نه بازتولید اسطوره‌های ملی، بلکه کنشی رادیکال در

زمان حال است که استعمار متأخر را افشا می‌کند و امکان تخیل سیاسی آینده‌ای رها از انقیاد، دولت‌محوری و اقتدار را می‌گشاید.

در شیلی نیز، در جریان اعتراضات گسترده‌ی ۲۰۱۹ که به «Estallido Social» (خیزش اجتماعی) شهرت یافت، استفاده از نسخه‌ی سیاه شده‌ی پرچم ملی به عنوان یک کنش اعتراضی به نظم نولیبرال مستقر، و سازوکارهای نمادین بازنمایی ملت و شهروندی نمایان شد. این اعتراضات که با افزایش بهای حمل‌ونقل عمومی آغاز شد، به سرعت به نقدی فراگیر از نابرابری‌های ساختاری، بی‌عدالتی‌های انباشته و تداوم خشونت نهادی انجامید؛ خشونتی که ریشه‌های آن به قانون اساسی به‌جامانده از دیکتاتوری پینوشه و پیوند عمیق دولت با منطق نولیبرالیسم بازمی‌گشت. در چنین زمینه‌ای، سیاه‌کردن پرچم ملی از یک سو صورت‌بندی سوگواری جمعی است برای زندگی‌هایی که در منطق مسلط، قابل فرسایش، قابل فداشدن یا اساساً نامرئی تلقی شده‌اند، و از سوی دیگر، صورت‌بندی خشم و امتناع سیاسی است؛ امتناع از بازنمایی رسمی «ملت» که دولت از طریق آن می‌کوشد شکاف میان حاکمیت و جامعه را پنهان کند.

پرچم سیاه شده‌ی شیلی با خطوط و ستاره‌ی سفید در این معنا، نوعی «بازمعناگذاری ضدژئومونیک»^۲ است؛ مردم همان نمادی را که قرار بود حامل وحدت و وفاداری باشد، به سندی برای افشای بی‌عدالتی بدل می‌کنند. سیاه‌کردن پرچم، دلالت بر آن دارد که روایت رسمی ثبات، پیشرفت و انسجام ملی دیگر قابلیت اقناع ندارد، زیرا تجربه‌ی زیسته‌ی بخش بزرگی از جامعه با آن در تعارض است. به همین دلیل، این پرچم صرفاً بیان‌انده نیست، بلکه اعلام سلب مشروعیت از دستگاه نمادین دولت است. آنچه در این فرآیند اهمیت دارد، نه فقط استفاده‌ی اعتراضی از پرچم، بلکه مشارکت فعال و جمعی شهروندان در طراحی، ساخت و بازآفرینی آن است؛ کنشی مادی و بدنی که در بسیاری موارد واجد بُعدی کاتارتیک است و امکان «بازاندیشی ملت» را از پایین فراهم می‌کند. در این بستر، پرچم سیاه را می‌توان به مثابه‌ی نوعی کنش آلترو-ژئوپلیتیک^۳ فهمید، مداخله‌ای از پایین که با گردهم‌آوردن بدن‌ها (انسانی و غیرانسانی) امنیت دولت‌محور را به چالش می‌کشد و افق‌های بدیل شهروندی، مشارکت سیاسی و تصور ملت را می‌گشاید. پرچم، از نماد وفاداری به دولت-ملت، به بستری برای نقد،

افشا و تخیل سیاسی بدل می‌شود؛ تخیلی که نه در خدمت بازتولید نظم موجود، بلکه در پی بازتعریف ملت در برابر دولت نولیبرال و خشونت‌محور است.

پرچم مبارزاتی ذاتاً سوییهای آینده‌محور دارد. برخلاف پرچم رسمی که گذشته‌ی تثبیت‌شده و روایت‌های مشروعیت‌بخش قدرت را بازتولید می‌کند، پرچم مقاومت به افقی اشاره دارد که هنوز تحقق نیافته است. این پرچم بازنمایی جامعه‌ای است که مردم می‌خواهند بسازند، نه جامعه‌ای که پشت سر گذاشته‌اند. از این رو، هیچ نمادی صرفاً به دلیل سابقه‌ی تاریخی‌اش نمی‌تواند به‌طور خودکار حامل معنای رهایی‌بخش باشد. نمادها همواره در بستر روابط قدرت معاصر معنا می‌یابند و هر نمادی که منطق سلسله‌مراتب، فرمانروایی و اقتدار را بازتولید کند، حتی اگر زمانی علیه شکلی دیگر از استبداد به کار رفته باشد، در شرایط کنونی مسئله‌مند است.

این تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهند که مسئله‌ی پرچم، در نهایت، به پرسش از افق سیاست رهایی‌بخش بازمی‌گردد؛ افقی که در ایران معاصر، به‌روشنی در جنبش «زن، زندگی، آزادی» صورت‌بندی شده است. از منظر آنارشیستی، مسئله‌ی اصلی در مبارزات رهایی‌بخش نه صرفاً جابه‌جایی صاحبان قدرت، بلکه نفی خودِ منطق قدرت متمرکز و سلسله‌مراتبی است. این دیدگاه، بر این پیش‌فرض استوار است که سلطه، مستقل از شکل تاریخی یا حاملان آن، گرایش به بازتولید خشونت، انقیاد و حذف دارد. از این رو، پرچم‌ها و نمادهایی که ریشه در سلطنت و اقتدار پدرسالارانه دارند، نمی‌توانند افق یک جنبش رهایی‌بخش باشند، زیرا بازگشت به آن‌ها به معنای بازتولید منطق فرمانروایی است، نه عبور رادیکال از آن. آزادی، در این چارچوب، نه از دل احیای اقتدار کهنه یا بازآرایی نمادین آن، بلکه از دل گسست آگاهانه از منطق فرمانروایی و تمرکز قدرت، امکان‌پذیر می‌شود.

از منظر فمینیستی، این گسست بسیار رادیکال و بنیادی‌تر است. فمینیسم رادیکال سیاست را نه از دولت، ملت یا سرزمین، بلکه از بدن آغاز می‌کند؛ از بدن‌هایی که به‌طور تاریخی موضوع کنترل، انضباط، سرکوب و حذف بوده‌اند. در این چارچوب، پرسش محوری سیاست دیگر صرفاً این نیست که چه کسی حکومت می‌کند، بلکه این است که کدام بدن‌ها به عنوان زندگی‌های «زیست‌پذیر» به رسمیت شناخته می‌شوند و کدام بدن‌ها قابل حذف، فداشدن یا بی‌ارزش تلقی می‌گردند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» که در استمرار بیش از چهار دهه مبارزه‌ی فمینیستی در ایران شکل گرفت، و در پیوند با جنبش «ژن، ژیان، ئزادی» و سنت مبارزاتی زنان کورد علیه انواع ستم جنسیتی، ملی و حکومتی افق و معناهای تازه یافته است، دقیقاً در چنین بستری سر برآورد؛ بستری که حکومت، هرگونه ادعای نمایندگی مردم و مشروعیت را از دست داده بود. در این جنبش، «زن» صرفاً یک هویت جنسیتی نیست، بلکه نامِ بدن‌هایی است که همواره میدان اعمال قدرت بوده‌اند؛ «زندگی» معیار سنجش مشروعیت سیاست است؛ و «آزادی» نه امتیازی اعطاشده از سوی اقتدار، بلکه امری است که در کنش جمعی و مقاومت اجتماعی ساخته می‌شود.

از این رو، پرچم سه رنگ ایران هنگامی که با نماد و افق «زن، زندگی، آزادی» بازمعناگذاری می‌شود، صورت‌بندی یک گسست رادیکال را نمایندگی می‌کند. این کنش سیاسی نه تلاشی برای جایگزینی یک پرچم ملی با پرچمی دیگر، بلکه نفی رادیکال منطق اقتدار است؛ منطقی که در قالب‌های اقتداگرایانه‌ی دینی یا سلطنتی بازتولید می‌شود.

در مبارزات مردمی، پرچم نه ابژه‌ای مقدس و نه حقیقتی ثابت است. ارزش آن در توانایی‌اش برای شکستن زبان اطاعت و گشودن افق‌های نو نهفته است. هنگامی که حکومت‌ها و قدرتمداران علیه زندگی می‌ایستند، مردم حق دارند نمادهای آنها را کنار بگذارند، خنثی کنند یا دگرگون سازند. این کنش بیانگر ورود به شکل رادیکال‌تری از سیاست است؛ سیاستی که از دل بدن‌ها، از دل سوگ جمعی و از دل امتناع از اقتدار زاده می‌شود.

پرچم زن زندگی آزادی، به‌مثابه‌ی مقاومت مردمی، صورت‌بندی همین امتناع آگاهانه است؛ امتناعی که نه به گذشته پناه می‌برد و نه وعده‌ی قدرتی تازه می‌دهد، بلکه افق آینده‌ای را ترسیم می‌کند که هنوز ساخته نشده، اما امکان آن در کنش جمعی و مقاومت اجتماعی تمرین می‌شود.

¹ Kirwin R. Shaffer, *Black Flag Boricuas: Anarchism, Antiauthoritarianism, and the Left in Puerto Rico, 1897–1921* (Urbana: University of Illinois Press, 2013).

² Counter-hegemonic resignification

مفهوم «بازمعناگذاریِ ضدّهژمونیک» ریشه در سنت نظری گرامشی و به‌ویژه بسط آن در نظریه‌ی
گفتمان دارد و به فرایندی اشاره می‌کند که در آن کنشگران اجتماعی، نمادها و معانی مسلط را
تصاحب، دگرگون و علیه نظم هژمونیک بازآرایی می‌کنند.

Ernesto Laclau and Chantal Mouffe, *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics* (London: Verso, 1985).

³ Alter-geopolitics

اصطلاح «آلتر-ژئوپلیتیک» نخستین بار توسط جنیفر کوپمن برای توصیف کنش‌های سیاسی از پایین
که منطق ژئوپلیتیک دولت‌محور و امنیت‌محور را به چالش می‌کشند، ابداع و صورت‌بندی شد.
Jennifer Hyndman Koopman, “Alter-geopolitics: Other securities are happening,” *Geoforum* 42, no. 3 (2011): 274–284,
<https://doi.org/10.1016/j.geoforum.2011.01.007>.